**باسمه تعالی**

19/10/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - آیات دال بر برائت شرعیه - آیه «لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها»

**موضوع:** برائت /ادله برائت /آیات دال بر برائت/ لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها

**بحث کلامی در جبر یا اختیار در معرفت**

بحث معرفت در کلام از قدیم ذیل بحث جبر و اختیار که از مباحث اصلی توحید است، مطرح بوده است.

در اصل بحث جبر و اختیار، اشعری ها قائل به عدم اختیار انسان و انحصار هدایت افعال به ید الهی هستند و می گویند: افعال مخلوق خداوند است. اما معتزله فی الجمله برای انسان اختیاری را ثابت می دانند و در در مورد مصادیق جداگانه بحث دارند که ه فلان فعل اختیاری است یا اضطراری؟

در این فضا بحث خاصی در مورد معرفت وجود دارد که آیا معرفت جزء افعال اختیاری هست یا افعال اضطراری ؟

**کلام شیخ مفید در اوائل المقالات**

مرحوم شیخ مفید در اوائل المقالات صفحه 61 می نویسد: « القول فی المعرفه. و اقول ان المعرفه لله تعالی اکتساب و کذلک المعرفه بالانبیاء علیهم السلام و کل غائب و انه لا یجوز الاضطرار الی معرفه شیء مما ذکرنا و هو مذهب کثیر من الامامیه و البغدادیین من المعتزله خاصه و یخالف فیه البصریون من المعتزله و المجبره و الحشویه من اصحاب الحدیث »

طبق نقل ایشان بیشتر امامیه قائل به اکتساب هستند و این به این معناست که برخی از امامیه معرفت را اضطراری می دانند.

معتزله دو طایفه اصلی هستند بغدادی ها و بصری ها. نظریات شیخ مفید با نظریات معتزله بغدادی به حدی نزدیک است که برخی مانند مارتین شیخ مفید را متأثر از معتزله دانسته اند در حالی که ایشان در رساله ای منبع کلام بغدادی­های معتزله را ائمه(علیهم السلام) می دانند و در حقیقت ایشان معتزله را متأثر از ائمه می دانند نه این که خود متأثر از معتزله باشند.

**روایت عبد الرحیم القصیر**

« وَ تَصْدِیقُ ذَلِکَ مَا أَخْرَجَهُ شَیْخُنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ فِی جَامِعِهِ وَ حَدَّثَنَا بِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ قَالَ حَدَّثَنِی عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحِیمِ الْقَصِیرِ قَالَ: کَتَبْتُ عَلَی یَدَیْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ أَعْیَنَ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلْتُ فِدَاکَ اخْتَلَفَ النَّاسُ فِی أَشْیَاءَ قَدْ کَتَبْتُ بِهَا إِلَیْکَ فَإِنْ رَأَیْتَ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ أَنْ تَشْرَحَ لِی جَمِیعَ مَا کَتَبْتُ بِهِ إِلَیْکَ اخْتَلَفَ النَّاسُ جُعِلْتُ فِدَاکَ بِالْعِرَاقِ فِی الْمَعْرِفَةِ وَ الْجُحُودِ فَأَخْبِرْنِی جُعِلْتُ فِدَاکَ أَ هُمَا مَخْلُوقَانِ‏ وَ اخْتَلَفُوا فِی الْقُرْآنِ فَزَعَمَ قَوْمٌ أَنَّ الْقُرْآنَ کَلَامُ اللَّهِ غَیْرُ مَخْلُوقٍ وَ قَالَ آخَرُونَ کَلَامُ اللَّهِ مَخْلُوقٌ وَ عَنِ الِاسْتِطَاعَةِ أَ قَبْلَ الْفِعْلِ أَوْ مَعَ الْفِعْلِ فَإِنَّ أَصْحَابَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِیهِ وَ رَوَوْا فِیهِ وَ عَنِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی هَلْ یُوصَفُ بِالصُّورَةِ أَوْ بِالتَّخْطِیطِ[[1]](#footnote-1) فَإِنْ رَأَیْتَ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ أَنْ تَکْتُبَ إِلَیَّ بِالْمَذْهَبِ الصَّحِیحِ مِنَ التَّوْحِیدِ وَ عَنِ الْحَرَکَاتِ أَهِیَ مَخْلُوقَةٌ أَوْ غَیْرُ مَخْلُوقَةٍ وَ عَنِ الْإِیمَانِ مَا هُو...» [[2]](#footnote-2)

از روایت های زیادی که در رجال کشی و سایر منابع وارد شده است استفاده می شود: بین متکلمین شیعه در بحث هایی مانند

معرفت، استطاعت و خلق قرآن اختلاف وجود داشته است و حتی مخلوق بودن یا نبودن قرآن[[3]](#footnote-3) جنبه سیاسی نیز پیدا کرده بوده و مثلا خلیفه با طرفداری از مخلوقیت قرآن، مخالفان این نظریه را به قتل می رسانده است. این نوع مباحث در فضای کلامی به وجود آمده و ارتباطی به فضای فقهی ندارد ولی برخی از فقها به آن دقت نکرده اند. بحث تجسیم در خداوند نیز مورد بحث بوده و حتی در روایات به برخی از قدما مانند هشام بن الحکم قول به تجسیم نسبت داده شده است.[[4]](#footnote-4)

پرسش عن الحرکات أهی مخلوقه او غیر مخلوقه ناظر به بحث جبر و اختیار است به این معنا که حرکاتی که از اشخاص سر می زند مخلوق خداست یا خود افراد ایجاد می کنند؟ و سؤال در رابطه با ایمان این است که ایمان تنها اعتقاد است یا عمل نیز جزء ایمان است و آیا فاسق مؤمن است یا کافر؟ که اعتقاد به منزلة بین المنزلتین که معتزله دارند از فروع بحث حقیقت ایمان است.

**قطعه مرتبط به معرفت**

«فَکَتَبَ ع عَلَی یَدَیْ عَبْدِ الْمَلِکِ‏ بْنِ أَعْیَنَ سَأَلْتَ عَنِ الْمَعْرِفَةِ مَا هِیَ فَاعْلَمْ رَحِمَکَ اللَّهُ أَنَّ الْمَعْرِفَةَ مِنْ صُنْعِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الْقَلْبِ مَخْلُوقَةٌ وَ الْجُحُودَ صُنْعُ اللَّهِ فِی الْقَلْبِ مَخْلُوقٌ‏ وَ لَیْسَ لِلْعِبَادِ فِیهِمَا مِنْ صُنْعٍ وَ لَهُمْ فِیهِمَا الِاخْتِیَارُ مِنَ الِاکْتِسَابِ فَبِشَهْوَتِهِمُ الْإِیمَانَ اخْتَارُوا الْمَعْرِفَةَ فَکَانُوا بِذَلِکَ مُؤْمِنِینَ عَارِفِینَ وَ بِشَهْوَتِهِمُ الْکُفْرَ اخْتَارُوا الْجُحُودَ فَکَانُوا بِذَلِکَ کَافِرِینَ جَاحِدِینَ ضُلَّالًا وَ ذَلِکَ بِتَوْفِیقِ اللَّهِ لَهُمْ وَ خِذْلَانِ مَنْ خَذَلَهُ اللَّهُ فَبِالاخْتِیَارِ وَ الِاکْتِسَابِ عَاقَبَهُمُ اللَّهُ وَ أَثَابَهُمْ-»[[5]](#footnote-5)

**معنای امر بین الامرین**

پیش فرض معتقدین به جبر و معتقدین به اختیار این است که یک شیء نمی تواند مقدور قادرین باشد. بنابراین افعالی که از عباد سر می زند - چون نمی تواند مقدور قادرین باشد- یا باید مقدور خداوند باشد که مجبره قائل به آن هستند و یا مقدور عباد باشد که معتزله آن را معتقدند. در اعتقاد امامیه به امر بین الامرین اصل موضوعی زیر سؤال رفته است و گفته شده: فعل عباد هم به خدا نسبت داده می شود و هم به عباد منسوب است ولی به قدرت طولی نه قدرت عرضی که ممتنع باشد. در اقتصاد شیخ طوسی[[6]](#footnote-6) بحث جالبی در رابطه با مقدور قادرین مطرح شده است که مراجعه به آن مفید می باشد.

تکیه روایات امر بین الأمرین نیز بر اثبات نسبت فعل به خداوند و عباد باهم و در طول هم است.

در روایت عبد الرحیم القصیر نیز بر همین نکته تکیه شده و معرفت را من صنع الله فی القلب مخلوقه و جحود را صنع الله فی القلب مخلوق تصویر کرده و در ادامه می فرماید: لیس للعباد فیهما من صنع اما با این حال می فرماید: و لهم فیهما الاختیار و الاکتساب. فبشهوتهم للإیمان اختاروا المعرفة و بشهوتهم الکفر اختاروا الجحود فکانوا بذلک کافرین جاحدین ضلّالا و ذلک بتوفیق اللّه لهم و خذلان من خذله اللّه، فبالاختیار و الاکتساب عاقبهم اللّه و أثابهم.

در این روایت ایمان و جحود همچون دیگر افعال اختیاری انسان، از یک طرف به خدا نسبت داده شده و از طرفی به بنده نسبت داده می شوند. مانند مضمون روایت منقول از امام رضا (ع) که روایت زیبایی در این زمینه است: « یَا ابْنَ آدَمَ بِمَشِیئَتِی کُنْتَ أَنْتَ‏ الَّذِی‏ تَشَاءُ لِنَفْسِکَ مَا تَشَاءُ »[[7]](#footnote-7)

پس در رابطه با معرفت از نظر کلامی مطرح بوده است که آیا اختیاری است یا غیر اختیاری؟

**تاریخچه بحث معرفت**

بحث معرفت از بحث های بسیار قدیمی است که اولین متکلمین عقل گرایی شیعه، آن را مطرح کرده و حتی کتاب در این مورد می نوشتند. معرفت مطرح بین قدمای متکلمین گاه به همین معنای مذکور است و گاه مربوط به مقامات ائمه علیهم السلام است و چون متأسفانه بسیاری از این کتاب ها در اختیار ما نیست نمی توانیم موضوع کتب معرفت آنها را دقیق شناخته و دیدگاه آنها در رابطه با اختیاری یا اضطراری بودن معرفت به دقت شناسایی کنیم.

برای فهم موضوع کتاب معرفت یک نویسنده باید به این نگاه کرد که نویسنده متکلم است یا محدث و مورخ و به سیاق سایر کتب او که مثلا در سیاق بحث های کلامی مانند توحید، استطاعت، بداء، مشیت و قدرت است، توجه کرد تا موضوع کتاب معرفت او را حدس زد.

**صاحبان کتاب معرفت**

در ترجمه بسیاری از اصحاب به کتاب معرفت اشاره شده که به چند نمونه اشاره می شود که هر چند در تمام این موارد شاهد بر ارتباط کتاب معرفت آنها به بحث کلامی مطرح وجود ندارد اما شاهد بر خلاف نیز موجود نیست.

نجاشی در ترجمه ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی می نویسد: «عمل کتاب المعرفة و فیه المناقب المشهورة و المثالب»[[8]](#footnote-8)**.**

در ترجمه احمد بن علی عقیقی برای او کتاب المعرفه نام می برد.[[9]](#footnote-9)

در ترجمه احمد بن محمد بن الحسین بن الحسن بن دول القمی، کتاب المعرفه ذکر شده است.[[10]](#footnote-10) و موارد دیگری که این احتمال در آنها مطرح است که به همین مقدار بسنده می شود.

البته در شرح حال صدوق نیز کتاب المعرفه فی فضل النبی و امیر المؤمنین و الحسن و الحسین علیهم السلام ذکر شده که روشن است در مورد فضائل و مناقب است.[[11]](#footnote-11)

اما مواردی که ظاهرا مربوط به بحث کلامی اختیاری یا اضطراری بودن معرفت می باشد به این شرح است:

هشام بن حکم: کتاب های او را نجاشی[[12]](#footnote-12) به این ترتیب ذکر می کند: کتابه الجبر و القدر تا و کتابه القدر کتابه الالفاظ کتابه الاستطاعه کتابه المعرفه. در فهرست شیخ[[13]](#footnote-13) نیز کتاب های او به همین ترتیب آورده شده و به جای کتاب الالفاظ کتاب الالطاف دارد که شاید صحیح تر بوده و اشاره به قاعده لطف باشد.

**هشام بن حکم اولین نویسنده مبحثی اصولی!**

برخی گفته اند اولین کسی که در مباحث اصولی کتاب نوشته است هشام بن حکم است که در مباحث الفاظ کتاب دارد. اما بنده در مقاله ای در مورد ریشه های علم اصول نوشته ام، متذکر شده ام: بحث الفاظ هم در علم اصول مطرح است و هم در علم کلام و ممکن است کتاب الالفاظ هشام بن حکم ناظر به بحث علم کلام باشد. ولی عمده اشکال دوم است که روشن نیست هشام کتاب الفاظ داشته باشد زیرا در فهرست شیخ به جای الفاظ، الطاف است.

محمد بن نعمان احول معروف به مؤمن الطاق که سنی ها از او به عنوان شیطان الطاق یاد می کنند، کتابی در معرفت دارد. شیخ در فهرست می نویسد: «له کتاب منها کتاب الامامه و کتاب المعرفه و کتاب الرد علی المعتزله فی امامه المفضول»[[14]](#footnote-14) شاید به این علت که در الرد علی المعتزله فی امامة المفضول کتاب نوشته است، سبب ظهور در این شود که کتاب المعرفه او ناظر به همین بحث ما است، زیرا در معرفت نظر معتزله رد می شود.

محمد بن خلیل المعروف بالسکاک « صاحب هشام بن الحکم و کان متکلم من اصحاب هشام و خالفه فی اشیاء الا فی اصل الامامه. له کتب منها کتاب المعرفه و کتاب الاستطاعه و کتاب الامامه.» [[15]](#footnote-15)شاگرد هشام بن حکم بودن و ذکر کتاب معرفت در ردیف استطاعت، ظهور می دهد که کتاب المعرفه او به بحث ما ناظر باشد.

اسماعیل بن علی نوبختی که از متکلمین برجسته شیعه می باشد، کتاب المعرفه دارد که ظاهرا به همین بحث کلامی مربوط است.

نجاشی در ترجمه علی بن احمد ابو القاسم الکوفی می نویسد: «کتاب الرد علی من یقول ان المعرفه من قبل الموجود»[[16]](#footnote-16)

اگر من قِبَل الموجود باشد ممکن است مراد این باشد که ممکنات موجود در عالم معرفت را ایجاد می کنند و از جانب خدا نیست گه اشاره به همین بحث کلامی است و اگر من قَبل الموجود باشد، به این معنا که قبل از وجود انسان معرفت وجود داشته و امری ازلی است، ممکن است به بحث ما مرتبط نباشد.

در کتاب های محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، کتاب توحید، کتاب المعرفة و البداء، کتاب الرد علی اهل القدر بیان شده است.[[17]](#footnote-17)

در ترجمه اسماعیل بن محمد المخذومی بیان شده است: «له کتاب التوحید کتاب المعرفه کتاب الصلوة کتاب الامامه.»[[18]](#footnote-18) در ردیف کتاب التوحید، کتاب المعرفه بیان شده که نشانگر ارتباط آن به بحث توحید است که همین بحث ماست.

در ترجمه عبدلله بن جعفر حِمیری این کتب ذکر شده است: «کتاب التوحید و البداع و الارادة و الاستطاعه و المعرفه»[[19]](#footnote-19) که ظاهرا همین بحث کلامی است.

در ترجمه علی بن حاتم قزوینی نیز آمده است: «کتاب التوحید و المعرفه»[[20]](#footnote-20) که مربوط به بحث ماست.

نجاشی در ترجمه حسن بن علی بن فضال، از فضل بن شاذان، داستان مفصلی را نقل کرده و در ضمن آن می گوید: « **وَ کَانَ یَجْتَمِعُ هُوَ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَجَّالُ وَ عَلِیُّ بْنُ أَسْبَاطٍ، وَ کَانَ الْحَجَّالُ یَدَّعِی الْکَلَامَ وَ کَانَ مِنْ أَجْدَلِ النَّاسِ، فَکَانَ ابْنُ فَضَّالٍ یُغْرِی بَیْنِی وَ بَیْنَهُ فِی الْکَلَامِ فِی الْمَعْرِفَةِ»**[[21]](#footnote-21)

و در انتها می گوید: فضل ابن شاذان حرف های ابو محمد بن حجال را می پسندید.

اغراء یغری بین الکلاب به معنای به جان هم انداختن است و ظاهرا روایت به همین بحث کلامی مربوط است.

**کلام ابو الحسن اشعری در مقالات الاسلامیین**

متاسفانه کتب معرفت اصحاب به ما نرسیده است تا بدانیم آنها چه دیدگاهی در معرفت داشته اند اما در کتب اهل تسنن دیدگاههایی به آنها نسبت داده شده است که میزان صحت آنها روشن نیست. ما در این مقام کلام ابو الحسن اشعری در مقالات الاسلامیین را نقل می کنیم.

ابو الحسن اشعری متوفی 330 و تقریبا معاصر کلینی که متوفای 328 یا 329 است، می باشد و اشاعره به او منسوب هستند.

**تاریخچه اصطلاح اشاعره**

اشعری و معتزلی از ابتدا در مقابل هم نبوده اند بلکه عنوان معتزله از زمان حضرت امیر ایجاد شده و در قبال اصحاب الحدیث بوده است. تفاوت اصحاب الحدیث و معتزله این بوده است که اصحاب الحدیث اهل استدلال و عقل گرا نبودند و معتزله اهل استدلالات عقلی بوده اند. در حقیقت اشاعره و ابوالحسن اشعری، از اصحاب الحدیث نوین بوده اند که با استدلالات عقلی دیدگاه های اصحاب الحدیث کهن را زنده کرده اند. پس اصحاب الحدیث به استدلال عقلی معتقد نبوده و اشاعره معتقد به آن می باشند.

ابو الحسن اشعری می نویسد: « اختلفت الروافض فی النظر و القیاس و هم ثمانی فرق»[[22]](#footnote-22) مراد از نظر و قیاس استدلال عقلی است نه قیاسی که در فقه مطرح است. زیرا خود ابو الحسن اشعری در انتهای عبارت تصریح می کند: «و قالت الروافض باجمعها بنفی اجتهاد الرأی فی الاحکام».[[23]](#footnote-23)

ایشان در ادامه تک تک فرق را با اعتقاد آنها نقل می کند:

« فالفرقة الاولی منهم و هم جمهورهم یزعمون ان المعارف کلها اضطرار و ان الخلق جمیعا مضطرون و ان النظر و القیاس لا یعدّیان الی علم و ما تعبد الله العباد بهما» در نظریه اول معارف اضطراری است و نظر و قیاس به علم منتهی نشده و خداوند افراد را مکلف به نظر و قیاس نکرده است.

« و الفرقه الثانیه منهم و هم اصحاب الشیطان الطاق[[24]](#footnote-24) یزعمون ان المعارف کلها اضطرار و قد یجوز ان یمنعه الله سبحانه بعض الخلق فاذا منعها بعض الخلق و اعطاها بعضهم کلفهم الاقرار مع منعهم ایاهم المعرفه» در این دیدگاه معرفت اختیاری نیست ولی با این حال کسانی که خداوند معرفت را در اختیار آنها قرار نداده است، مکلف به اقرار به آن هستند.

«و الفرقه ثالثة منهم و هم اصحاب ابی مالک الحضرمی یزعمون ان المعارف کلها اضطرار و قد یجوز ان یمنعه الله بعض الخلق فاذا منع الله بعض الخلق و اعطاها بعضهم کلفهم الاقرار مع منعهم ایاهم المعرفة» در این چاپ این نظریه دقیقا مطابق دیدگاه قبل آمده که ظاهرا سقطی در بین باشد.

«الفرقه الرابعه منهم اصحاب هشام بن الحکم یزعمون ان المعرفه کلها اضطرار بایجاب الخلقه و انها لا تقع الا بعد النظر و الاستدلال یعنون بما لا یقع منها الا بعد النظر و الاستدلال العلم بالله عز و جل» دیدگاه هشام بن حکم و مراد از اضطرار بایجاب الخلقه دقیقا روشن نیست که به نظر می رسد غلط های چاپی در بین باشد.

«و الفرقه خامسه منهم یزعمون ان المعارف لیس کلها اضطرار و المعرفه بالله یجوز ان تکون کسبا و یجوز ان تکون اضطرارا و ان کان کسبا او کان اضطرارا فلیس یجوز الامر بها علی وجه من الوجوه و هذا قول الحسن ابن موسی[[25]](#footnote-25)» مطابق این دیدگاه چه معرفت کسب باشد چه اضطرار، باشد امر به معرفت جایز نیست.

«و الفرقه السادسه منهم یزعمون ان النظر و القیاس یؤدیان الی العلم بالله، و ان العقل حجه اذا جائت الرسل. فاما قبل مجیئهم لیست العقول دلالة ما لم یکن سنة بینة من الله عز و جل و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا» در این نظریه حجیت عقل در طول حجیت رسل است و نظر و قیاس ما را به علم می رساند.

در جلسه آینده با توجه به عبارت مقالات الاسلامیین در مورد روایت عبد الاعلی توضیحی را ارائه خواهیم داد و خواهیم گفت: روایت عبد الاعلی ناظر به بحث کلامی و کلیات عقائد است و ناظر به برائت نمی باشد.

در ادامه با اشاره ای اجمالی به سند این روایت، وارد بیان سایر روایات مفسره آیه شریفه می شویم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. تخطیط معنایی شبیه به تجسیم دارد. در مجمع البحرین ج‏4، ص: 265 تخطیط را این گونه معنا می کند: أَنَّ قَوْماً يَصِفُونَ اللَّهَ بِالصُّورَةِ وَ التَّخْطِيطِ". أي إنه ذو أضلاع [↑](#footnote-ref-1)
2. التوحيد (للصدوق) ؛ ص226 [↑](#footnote-ref-2)
3. در برخی از تعابیر بحث از خلق یا قدم قرآن به محنة القرآن تعبیر شده است. [↑](#footnote-ref-3)
4. مانند این روایت « مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: وَصَفْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ ع قَوْلَ هِشَامِ‏ بْنِ سَالِمٍ الْجَوَالِيقِيِّ وَ حَكَيْتُ لَهُ قَوْلَ هِشَامِ‏ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ جِسْمٌ‏ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُشْبِهُهُ شَيْ‏ءٌ أَيُّ فُحْشٍ أَوْ خَناً أَعْظَمُ مِنْ قَوْلِ مَنْ يَصِفُ خَالِقَ الْأَشْيَاءِ بِجِسْمٍ‏ أَوْ صُورَةٍ أَوْ بِخِلْقَةٍ أَوْ بِتَحْدِيدٍ وَ أَعْضَاءٍ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً.» الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏1 ؛ ص105 [↑](#footnote-ref-4)
5. التوحيد (للصدوق) ؛ ص226 [↑](#footnote-ref-5)
6. الاقتصاد الهادي إلى طريق الرشاد (للشيخ الطوسي)؛ ص: 59 [↑](#footnote-ref-6)
7. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏1 ؛ ص152 مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا ع‏ قَالَ اللَّهُ يَا ابْنَ آدَمَ بِمَشِيئَتِي كُنْتَ أَنْتَ‏ الَّذِي‏ تَشَاءُ لِنَفْسِكَ مَا تَشَاءُ وَ بِقُوَّتِي أَدَّيْتَ فَرَائِضِي وَ بِنِعْمَتِي قَوِيتَ عَلَى مَعْصِيَتِي جَعَلْتُكَ سَمِيعاً بَصِيراً قَوِيّاً ما أَصابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ‏ وَ ما أَصابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ‏ وَ ذَاكَ أَنِّي أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ وَ أَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي وَ ذَاكَ أَنَّنِي لَا أُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ‏ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ‏. [↑](#footnote-ref-7)
8. رجال نجاشی صفحه: 17 رقم 19 [↑](#footnote-ref-8)
9. رجال‏النجاشي ص : 81 رقم 196 [↑](#footnote-ref-9)
10. رجال‏النجاشي ص : 89 رقم 223 [↑](#footnote-ref-10)
11. رجال نجاشی صفحه 389 رقم 1049. [↑](#footnote-ref-11)
12. رجال نجاشی صفحه 433 رقم 1364 [↑](#footnote-ref-12)
13. الفهرست ص : 494 رقم 783 [↑](#footnote-ref-13)
14. الفهرست صفحه 388 رقم 595 [↑](#footnote-ref-14)
15. الفهرست صفحه 389 رقم 586 [↑](#footnote-ref-15)
16. رجال‏النجاشي ص : 265 رقم 961 [↑](#footnote-ref-16)
17. رجال‏النجاشي صفحه 336 رقم 897 [↑](#footnote-ref-17)
18. نجاشی صفحه 31 رقم 61 فهرست صفحه 30 رقم 35 [↑](#footnote-ref-18)
19. نجاشی صفحه 219 رقم 573. [↑](#footnote-ref-19)
20. نجاشی صفحه 263 رقم 688 [↑](#footnote-ref-20)
21. نجاشی صفحه 35 رقم 72 [↑](#footnote-ref-21)
22. مقالات الاسلامیین صفحه 51 تا 53 [↑](#footnote-ref-22)
23. متأسفانه چاپ موجود مقالات الاسلامیین، غلط واضح دارد مثلا دو فرقه را ذکر می کند و دیدگاه آنها را دقیقا شبیه به هم نقل می کند. [↑](#footnote-ref-23)
24. الشیطان الطاق، ابوجعفر الاحول مؤمن الطاق است که کتابی در باب معرفت داشت. [↑](#footnote-ref-24)
25. حسن ابن موسی نوبختی صاحب کتاب فرق الشیعه که کتاب الآراء و الدیانات داشته، از متکلمین معروف شیعه می باشد. [↑](#footnote-ref-25)